



## روح سوگوار دوران انقلاب و جنگ

محمدجواد غلامرضا کاشی

جنبش موسوم به سبز هنوز از بستر خود چنان که آلتوسر می‌گوید، یک گسست رادیکال حاصل نکرده، بلکه تنها استعدادهای این گسست را از خود نشان داده است. به عنوان کسی که از نزدیک هم بازیگر انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و هم بازیگر این جنبش بوده‌ام، قصد دارم حس گسست رادیکالی را که در این جنبش تجربه کرده‌ام، به قلم در آورم.

چیزی که گاه برای بازیگران هر دو رخداد، سد راه فهم ماجرا می‌شود، شباهت‌هایی است که میان شعارها، مناسک و اتفاقات جنبش سبز و رخدادهای زمان انقلاب وجود دارد. با این که چیزهایی یادآور دوران انقلاب هستند، اما به نظرم می‌توان از چیزی تحت عنوان جوهر، روح یا طور مواجه شدن با چیزها سخن گفت که به کلی انقلاب را از آنچه این روزها در ایران جریان دارد متمایز ساخته است. روح یا طور مواجه شدن با چیزها، عادت بنیادینی است که پیشبرد مقاصد ما را در عرصه جمعی ساماندهی می‌کند. ما به حسب این روح و عادت بنیادین است که اموری را جدی می‌انگاریم و اموری را به حاشیه می‌رانیم. بر حسب این عادت بنیادین، جهان پیرامون، سنت، دنیای مدرن، وضع و حال امروز و چشم‌اندازهای آینده را ترسیم می‌کنیم. روح و عادت بنیادین، در واقع بسترهای شکفتن و تجلی حقیقت و ارزش‌های اخلاقی‌اند.

روح و عادت بنیادین، متصلب‌اند، اما نه چندان که سرشتی ماندگار برای ما ساخته باشند. آنچه به یک عادت بنیادین بدل شده، با شبکه‌های خواست و امیال نو به نو شونده در ستیز می‌افتد و به تدریج و جاهد عقلانی و اخلاقی خود را از دست می‌دهد؛ ممکن است آنچه مطلوب و طبیعی جلوه می‌کرده، کراهت‌بار به نظر آید و به تدریج جای خود را به الگوهای تازه‌ای از مواجهه با امور بسپارد.

### روح دوران انقلاب

اگر تعبیر روح را به منزله الگوی مواجه شدن با امور بپذیریم، به نظرم روح دوران انقلاب، روحی سوگوار بود. این عنوان را از تحلیل گفتاری خطیبان و رهبران موثر در فضای انقلاب، نظیر دکتر علی شریعتی، امام خمینی (ره) و نیز از تحلیل محصولات فرهنگی آن دوران، نظیر ترانه‌ها و ساختار فیلم‌های پرمخاطب می‌توان دریافت.

روح سوگوار، روح مرثیه سراسر است. مرثیه عزیز یا حقیقت از دست رفته‌ای که همه چیز را بی‌بنیاد کرده و اثبات می‌کند که جهان، بی‌اساس است. این روح در همه ارکان زندگی جمعی و فردی و از آن جمله، در ساختار زندگی سیاسی ما نیز منشا اثر بوده است. این روح سوگوار حاصل سال‌های منتهی به انقلاب نبود، بلکه بسیار پیش از آن سابقه داشت. از هم‌گسیختگی‌های ملی، غارت، اشغال، قحطی و تجربه شکست‌های بزرگ و خفت‌بار، وضعیت‌های عینی‌ای بودند که جز روایت‌های سوگوارانه از امور را بر نمی‌تابیدند. روح سوگوار اما صرفاً حاصل روایت اندوه‌بار وضعیت موجود نیست، بلکه عمیق‌تر از آن است. طوری از مواجه شدن با امور است که حتی به فرض بهبود شرایط و احوال نیز تداوم پیدا می‌کند. ویژگی‌های چنان روحی را می‌توان به شرح زیر فهرست کرد:

۱. روح سوگوار از یک حقیقت از دست رفته نالان است. چنین است که شرایط جاری برای او بی‌بنیاد

دموکراسی اصولاً  
حاصل تحقق عینی امر  
عمومی است و امر  
عمومی، حاصل تحقق  
سوژه بالنسبه مستقلی  
که به زندگی در این  
جهان همراه با دیگران  
می اندیشد

فلسفی و عارفانه ما در قرون میانه نیز بهره مند بود، در دوران جدید با امر سیاست پیوند خورد و شکل دهنده فهمی سوگوارانه از عالم و آدم شد. ماجرای جگر خراش کربلا و شهادت حضرت امام حسین (ع) در کانون آن نشست و همه چیز از دریچه آن رخداد تاریخی عظیم، قرائت و فهم شد.

### روح سوگوار و امر سیاسی

نکته مهمی که نباید در توصیف این روح سوگوار از دیده پنهان بماند، سرشت عمیقاً غیرسیاسی آن است. مشخصات ذکر شده در باب روح سوگوار، نشان می دهد که روح سوگوار اصولاً با امور روزمره این جهانی قطع نسبت کرده است. به این معنا، روح سوگوار عمیقاً و در بنیاد خود غیرسیاسی است اگر چه مستمراً در عرصه سیاست حضور دارد و طرح دعوا می کند.

امر سیاسی، امر روزمره این جهانی است و در بنیاد خود با زندگی روزمره شهری، نسبتی عمیق و دم به دم دارد. دنیاگر است و فضیلتش هنگامی ظاهر می شود که میان شهروندان آزاد نسبتی آزاد برقرار می کند. مهم نیست که مناسبات آن پادشاهی، اریستوکرات یا دموکراتیک است مهم این است که به هیچ روی به مناسبات توأم با عبودیت و ارادت تحویل نمی شود؛ اما سرشت عمیقاً غیرسیاسی این روح، دو عارضه بزرگ به همراه داشت:

عارضه اول: رستگاری اگر هم در عرصه سیاست موضوعیت داشته باشد، صفت جمعی و عمومی دارد اما روح سوگوار در عرصه سیاست رستگاری فردی و آن جهانی را از طریق یک حماسه تاریخی و جمعی در این جهان تعقیب می کرد و به این معنا، همواره در تحقق امر سیاسی و ظهور فضائل سیاسی مانعی بزرگ بود. نه آن که آرمان های سیاسی آزادی و عدالت در ساختار گفتاری بسیج کننده در عرصه سیاست نقشی نداشتند، حاضر بودند، اما این همه در پرتو فهمی سوگوار از عالم و آدم ساخته و پرداخته می شدند و معنا و گوهری به کلی متفاوت داشتند. حضرت امام حسین (ع)، اسطوره تاریخی آزادی و عدالت همان حقیقت بنیادینی بود که در تجربه تاریخی حیات این جهانی ما قربانی شده بود. پس برای آزادی و عدالت قربانی شده می گریستیم و با دلی پر از کینه به قاتلان آن نظر داشتیم و از این طریق به رستگاری فردی خود می اندیشیدیم. با همین روح سوگوار به آستانه انقلاب اسلامی نزدیک شدیم. شهید قلب تاریخ بود. ما با دلی پر از کینه زندگی را ادامه راه آنان تفسیر می کردیم

روح سوگوار از یک کینه پنهان و درونی بر می شود. ۷. روح سوگوار ممکن است به تمنای احیای مجدد حقیقت از دست رفته دل بسپارد. چنین است که روح سوگوار دلی پر کینه از حقیقت از دست رفته و در عین حال پر امید از احیای مجدد آن حقیقت دارد.

۸. روح سوگوار بسیار عمق کاو به نظر می رسد، چرا که ظواهر امور، متکثر و متنوع اند و به جهات گوناگون فرا می خوانند. اما نزد یک روح سوگوار، امور از دو حال خارج نیستند، یا بهره ای از آن حقیقت از دست رفته دارند و یا پوشاننده آن به شمار می روند. چنین است که همه چیز موضوع واری قرار می گیرد و در هر حال آنچه ظاهری است، به اموری باطنی تاویل می شود.

۹. سوژه سوگوار، پر از حس گناه است. از نفس زندگی پشیمان است. همواره احساس می کند در وضعیت سوگوارانه این عالم نقشی بر عهده داشته است. مستمراً خود را واری می کند تا از سهم خود در وضع سوگوارانه این عالم بکاهد. ۱۰. روح سوگوار، روحی آماده و منتظر است منتظر رخدادی انتقام جویانه که مبادی وضع عسرت بار و سوگوارانه کنونی را از بنیاد زیر و رو کند.

۱۱. روح سوگوار لزوماً یوتوپيست نیست. به استقرار وضع مطلوب و ایده آلی در جهان موجود نمی اندیشد. اگر هم بیندیشد، برای خود نمی اندیشد.

این روح سوگوار که به شدت از مایه های فهم

است. همه چیز جعلی است. روح سوگوار با چشمی مشابه چشم روح آگوستینی به این جهان نظر می کند. جهان هلاکت گاهی است که سکونت و استقرار آدمی در آن، موقت و بی بنیاد است.

۲. روح سوگوار، از جزئیات منتشر در زندگی روزمره گسیخته است. او به کلیات دل بسته است. روح سوگوار از بالا به همه چیز می نگرد. فراتر از من و تو است. فراتر از لحظات، فراتر از امروز و فرداها. به یک بلندا دست پیدا می کند. با چشمانی پر از تامل و تردید به جهان چشم می دوزد.

۳. روح سوگوار، روح منزوی کننده است. هر کس را به لاک آندوه خود دعوت می کند. آندوه عمیق، آندوهی است که هر چه بیشتر فردانی باشد.

۴. در همان حال، روح سوگوار روح از خویشستن گسیخته است. فرد، غم و آندوهی عمیق و شخصی در دل دارد، اما به شدت مستعد گذر از خویش برای دیگری است.

۵. از جمع دو گزینه فوق، جماعت سوگواری شکل می گیرد که مطابق مناسکی به یکدیگر می پیوندند، اما هر کس سعادت و خواست فردی خود را از آن طلب می کند.

۶. روح سوگوار، سوگوار یک حقیقت از دست رفته است. ممکن است از دست رفتن آن حقیقت یک تقدیر اجتناب ناپذیر قلمداد شود. در این صورت زندگی به شکل ماتمی پایان ناپذیر جلوه خواهد کرد؛ اما اگر کسی، چیزی یا عاملی مسبب از دست رفتن آن حقیقت از دست رفته قلمداد شود، آن گاه

که در عالی‌ترین صورت خود به شهادت می‌پیوست. ما روندگان شل و لنگ این راه مقدس، پیوسته خود را از این که به آن صورت عالی واصل نشده بودیم، شماتت می‌کردیم. برای شهادت دلایل سیاسی هم داشتیم، اما واقعیت این بود که همه چیز بستر ساز آن شده بود تا نسل ما به فیض عالی‌ترین الگوی تجلی معنویت واصل شود. ما با مرگ خود از عالم کثرت به عالم حقایق جاوید می‌پیوستیم. چنین بود که انقلاب برغم آن که رخدادی با اهداف کم و بیش معین سیاسی بود، برای کنشگران و بازیگرانش به شدت فردی و غیردنیوی محسوب می‌شد. انقلاب بیشتر شبیه یک کنش عبادی و آن جهانی بود تا یک کنش سیاسی و دنیوی. ما که در شمار مردم معمولی بودیم، در این عیلتگاه خیابانی، خود را در سایه یک امام بزرگ می‌دیدیم. در صف این نماز جمعی، در صفوف آخر بودیم. اقتنا کرده بودیم و همه چیزمان را وابسته و امدار نماز درست او می‌دانستیم. خیلی قبل نبودیم، تنها به درستی عبادت کسانی مطمئن بودیم که در مهلکه و عرصه خطر، جان می‌دادند.

در آن فضای معنوی و سوگوار، مردگان و شهیدانمان حضوری اصیل‌تر از حضور ما زندگن داشتند. آنان نمونه‌های اصیل و حقیقی زندگی در این جهان بودند هوس برجسته شدن و دیده شدن که در آن سن و سال جوانی مساله ما بود؛ این کشته شدگان بودند که در جمع برجسته بودند. حاصل این مرگ‌اندیشی، میل سوژه انقلابی به انحلال در آرمان جمعی و خالی شدن از امیال و غرایز حیاتی بود. خالی شدن حتی از کالبد جسمانی خویشتن. پیروزی پارادوکسی بود که این روح سوگوار در آن به تنگنای شگفتی می‌افتاد. پیروزی در انقلاب از همان موقعیت‌های نامنتظر برای این روح سوگوار بود. به نظر می‌رسید بعد از پیروزی، دلیلی برای تلاوم روح سوگوار وجود نداشته باشد. مردم به فکر شادی و نشاط و رونق و فتق زندگی روزمره می‌افتند و ساماندهی به امور روزمره را طلب می‌کنند و از دلاوری که به پیروزی دست یافته‌اند خواهند افزایش حقوق، مسکن و بهداشت می‌شوند. اما در چشم‌انداز یک روح سوگوار، پیروزی هیچ گاه تحصیل نمی‌شود پیروزی تنها مقطعی کوتاه است از یک نبرد بی‌پایان. چنین است که درست در همان روز نخست پیروزی، شهیدان دوباره به میدان فراخوانده می‌شوند تا مردم راه آنان و ادامه مسیر آنان را فراموش نکنند.

در بهار آزادی جای شهیداً خالی، اولین شعار بعد از شنیدن خبر پیروزی بود. این شعار در واقع درست به عکس در فاهمه ما جاسازی می‌شد. در بهار آزادی، جای ما خالی بود. این شهیدان بودند که دیده می‌شدند. ما مسئول و متولی آن بودیم که شهیدان فراموش نشوند و تلاوم راه آنان از مخیله جمعی مان مجو نشود. اما به هر حال، این وضعیتی پارادوکسی بود. چگونه می‌توانستیم در دراز مدت این فضا را تلاوم ببخشیم؟ جنگ به فریاد این روح سوگوار رسید. جنگ در قیاس با فضای انقلاب فرصتی دوچندان برای تلاوم این روح سوگوار فراهم ساخت. جنگ پر بود از صحنه‌های ایثار و فداکاری. صحنه‌هایی که حقارت زندگی را اثبات می‌کردند. این آزمایشگاه تلاوم و بالتدگی روح سوگوار اما ویژگی‌های خاصی داشت و پیامدهایی که توضیح‌دهنده فضای دهه شصت و هفتاد ایران بودند.

۱. در انقلاب مرگ امری استثنایی بود که اگر چه آرزو می‌شد اما به ندرت اتفاق می‌افتاد. اما در جنگ مرگ یک قاعده بود که اغلب اتفاق می‌افتاد؛ ۲. میدان جنگ از فضاهای شهری، بویژه شهرهای بزرگ فاصله داشت و در بیابان‌ها و کوهستان‌های دور رخ می‌نمود؛ ۳. فضای آن به کلی مردانه بود؛ ۴. بازیگرانش در قیاس با انقلاب محدودتر بودند؛ ۵. به کلی از فضای روزمره زندگی فاصله داشت. همین چند ویژگی سبب می‌شد که همه مشخصات آن روح سوگوار، قدرتمندتر از پیش ظاهر شوند اما در عین حال، در محدوده گروهی از خواص باقی بمانند؛ سرآغاز گسیختگی در عمومیت این روح سوگوار این چنین آغاز شد. عارضه دوم: دومین پیامد سرشت عمیقاً غیرسیاسی این روح سوگوار، زائل کردن توامان فضائل عرصه خصوصی و عرصه عمومی بود. روح سوگوار در بنیاد خود یک روح غیرسیاسی است و فضائل اخلاقی غیرسیاسی خود را در عرصه سیاست منتشر می‌کند. انتشار فضائل هر چند عالی و متعالی، اما غیرسیاسی در عرصه سیاسی، یک عارضه بنیادی حضور آن روح سوگوار در عرصه سیاسی است.

صلتت یک فضیلت اخلاقی در حوزه خصوصی و زندگی غیرسیاسی است. در عرصه سیاسی در صورتی که منافع و خیر عمومی اقتضا کند می‌توان دروغ گفت. اما آن روح سوگوار اساساً

غیرسیاسی می‌بیند فرد در عرصه سیاست حتی برای منافع خصوصی خود دروغ می‌گوید بی‌آن که ذره‌ای احساس کدورت کند.

آن روح سوگوار در بنیاد خود غیرسیاسی است و با استیلاي خود در عرصه سیاسی، به هیچ یک از قید و بندهای عرصه سیاست پایبند نیست. امنیت اقلی‌ترین و در عین حال بنیادی‌ترین غایت امر سیاسی است اما روح سوگوار چگونه به امنیت پایدار بماند در حالی که امنیت در جهانی که حقیقتی بزرگ در آن قربانی شده فریبی بیش نیست. روح سوگوار به هیچ نظم و قانونی پایبند نیست و جان اندوهبار او با همه چیز از در ستیز وارد می‌شود و چنین است که در عرصه سیاست هیچ‌گاه با امنیت از در آشتی در نخواهد آمد. بحران عمیق امنیت به خیابان و کوچه و بازار محدود نماند بلکه روح سوگوار بحران امنیت را در عمیق‌ترین بنیادهای هستی‌شناختی مردم منتشر ساخت.

کرم یکی از فضایل عرصه خصوصی است و عدالت فضیلت عرصه عمومی، این روح سوگوار در عرصه عمومی عدالت را وامی‌نهد و کرم می‌کند و فارغ‌دلانه امکانات عمومی را در عرصه خانوادگی و خصوصی بذل و بخشش می‌کند. در عرصه خصوصی، چراغی را که به خانه رواست به مسجد حرام می‌داند و با همین نگاه منافع عمومی را فدای منافع خصوصی می‌کند. با این همه عدالت در زمره غایبانی است که این روح سوگوار بیش از همه داعیه پیوند با آن را دارد. اما این عدالت به هیچ روی عدالت به معنای سیاسی نیست. عدالت اگر به بلور افلاطون، ترکیب درست فضائل اجتماعی قلمداد شود یا قرار دادن امور در موضع و موقع خویش، در این روایت درست معنای عکس دارد. این عدالت چندان در فاهمه عمومی با عقل و اخلاق درمی‌افتد که تنها دو زبان برای تلام آن کارآمد است: فریب و خشونت.

### گسیختگی در روح سوگوار

پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی در این روح سوگوار گسیختگی رخ نمی‌نمود مگر آن که امکانی از درون آن را دستخوش بحران کند. انقلاب و سرانجام کسب پیروزی و استقرار یک نظام بر مبنای آن روح، این امکان را فراهم ساخت. اگر به درستی نظر کنیم، نقطه گسیختگی در این روح سوگوار در همان روزهای نخست پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی منعقد شد. در جمهوری اسلامی نخستین تجلی آن روح سوگوار در موضع قدرت را می‌توان یافت. سوگواران

تکیه زده بر مسند قدرت، خود را در موقعیتی پارادوکسی قرار می‌دهند. گویی روح سوگوار با تکیه زدن بر مسند قدرت به تدریج زمینه فروریزی و بی‌اعتباری خود را فراهم ساخت. در موضع قدرت اما مظلوم و تنها، موضع پارادوکسی است که کم و بیش مضمون الگوی تبلیغاتی جمهوری اسلامی را از آغاز تکوین تا امروز، توضیح می‌دهد. هر روح جمعی، خواسته یا ناخواسته عرصه امیال و خواست‌های فردی را محدود می‌کند. این قدرت محدودکننده، از عقلانیتی که به آن متصف است و جاهت اخلاقی خود را کسب می‌کند. اینک روح جمعی سوگوار در موضع قدرت در شرایط دشواری به سر می‌برد: عرصه محدودکنندگی‌اش دو چندان شده، اما دفاع از عقلانیت و جاهت اخلاقی‌اش هم دشوارتر شده است.

دو رخداد مهم کمک کردند که گسیختگی این روح سوگوار به تویق بیفتد: تنازعات حاد داخلی و جنگ تحمیلی هشت ساله. تنازعات داخلی در ماه‌های نخست، انفجار بمب‌ها و شهادت شمار قابل توجهی از مسئولان جمهوری اسلامی ایران از یک سو، و جنگ هشت ساله از سوی دیگر، دو رخداد مهمی بودند که همچنان مقوله پارادوکسی روح سوگوار در موضع قدرت سیاسی را موجه می‌ساختند. با پایان جنگ، رزمندگان بازگشته از جنگ، مصمم به حزب‌اللهی کردن شهرها شدند و این به معنای افزایش شرایط فشار بر عرصه امیال و خواست‌های فردی بود، بی‌آن که کسی به این نکته بیندیشد که دفاع از عقلانیت این روح سوگوار در شرایطی که در یک نظام سیاسی تجلی کرده و هیچ شرایط فوق‌العاده‌ای نیز وجود ندارد، دشوار و بلکه ناممکن است.

ناکامی در تسخیر روح شهرهای بزرگ و ظهور علائم رنگارنگ و نشاط در فضای شهری، به تدریج نظام سیاسی را به مسیری تازه کشاند. مسیری که بعدها با تمایز میان خواص و عوام تشریح هم شد. بر اساس این رویکرد، عوام را باید تحت کنترل قرار داد، حتی اگر مشروط به اعمال تکنیک‌های مولد رعب باشد، در مقابل باید خواصی را که همچنان ثابت‌قدم بر اصول پای می‌فشرند، مورد توجه قرار داد.

این رویکرد به معنای تربیت گروهی خاص تحت تعلیمات و تبلیغات ویژه است که همچنان در مقتضیات آن روح سوگوار زندگی می‌کنند. به اعتباری دیگر، روح سوگوار اینک از یک

شرایط طبیعی به یک شرایط گلخانه‌ای تغییر موضع می‌داد. از زمانی که تداوم آن روح سوگوار در قالب ترویج آیین‌های خاص و تقویت و تجهیز آیین قبیل مراسم جلوه کرد و از تعداد متعارف فراتر رفت و مناسک دیگری نیز به آن افزوده شد، نشانه‌های گلخانه‌ای شدن پرورش این روح سوگوار به چشم آمد.

روح سوگوار در صورت گلخانه‌ای‌اش، با متن زندگی به نحوی غیرمتعارف درگیر شد. این درگیری عقلانیت آن را به شدت محل تردید قرار داد و مجاری مقاومت علیه آن را از سوی سلاطین و امیال عمومی افزایش داد، اما هنوز امکانی برای تداوم و جاهت اخلاقی آن باقی مانده بود. این و جاهت اخلاقی دست‌کم برای همان گروه خواص در متن درگیری اجتماعی و فرهنگی زاده می‌شد. هر چه شهرها بیشتر از مهمیز فشار عینی این روح سوگوار می‌گریختند و بیشتر به فضای آزاد ارتباط میان جوانان و ظهور فرهنگ جوانان وابسته به طبقات متوسط شهری بدل می‌شدند، آن روح سوگوار برای گروهی از مردم و جاهت اخلاقی می‌یافت و مراسم عزاداری، به فضاهای بازتولید آن روح سوگوار بدل می‌شد. حاصل این سنتیز و گسیختگی، دوم خرداد سال هفتاد و شش بود. اگر با سه‌گانه هگلی تز و آنتی‌تز و سنتز به تحلیل ماجرا برویم، روح پدیدار شده در دوم خرداد، بیشتر آنتی‌تز آن روح سوگوار بود. نسل بازیگر در جریان دوم خرداد، بیشتر به تغییر این پرده‌های سوگوار از روی پنجره‌ها دل مشغول می‌کرد. رویاروی سوگ به شادی می‌انداشید. به آن لحظه و دم دل می‌بست. به عرصه سیاسی هجوم می‌برد تا دست از سر زندگی‌اش بردارد. هیچ منطق جمعی نداشت. کیف و لذت برای او قابل درک بود و همه چیز به شرط تقلیل و تحویل به این امور، قابل پذیرش بود. فردانیت برای او اهمیت داشت.

از چشم‌انداز آن روح سوگوار، این فضا از دست دادن آن محیط معنوی پیشین و گسیختگی و گناه بود. فضای دوم خرداد همان قدر که فضایی منحصر به فرد برای حیات فضای روزمره شهری در مقابل روح سوگوار بود، فضای تازه‌ای نیز برای بازتولید روح سوگوار پدید می‌آورد. سرما و گسیختگی فضای دوم خرداد، برای روح سوگوار که به شدت گرم و همبسته بود، موقعیتی تازه پدید آورد و اینچنین، سنتیز تداوم یافت. فضای بعد از دوم خرداد، فضای آتشین تنازع

میان امیال رها شده از فشار روح سوگوار از یک سو و روح سوگوار گلخانه‌ای از سوی دیگر بود. آن روح گلخانه‌ای، با ایده عدالت‌جویی در عرصه سیاسی، تلاش می‌کرد تا از طبقات فرودست شهری، روستاییان و گروه‌های سنتی سربازگیری کند و به مدد توان خود برای سازماندهی و صرف هزینه‌های مالی، یک شبکه سیاسی تازه به میدان آورد.

جالب است که این شبکه جدید قدرتمند، بیشترین توان سازماندهی خود در عرصه عمومی را از هیات‌های عزاداری کسب می‌کرد. نوحه‌های سینه‌زنی بیشترین محل توزیع و ترویج نمادهای بسیج‌کننده در میان آنان بود. مباحث یکباره نقشی بی‌بدیل اختیار کردند. هیاتی شکل گرفت که حساب خود را از بدنه روحانیت سنتی هم جدا ساخته بود و الگویی مستقل از ترویج فرهنگی سوگوارانه اختیار کرده بود.

در چنین شرایطی بود که آن شبکه امیال از بند گسیخته، در دوران دوم خرداد، به تدریج بالیده شد و از یک انبوه از بند گسیخته فاصله گرفت. اعلامی از بلوغ و بالندگی در آن ظاهر شد که سرانجام خود را، با روحی متمایز نمودار ساخت.

### روح متمایز جنبش سبز

دوم خرداد با روح سوگوار در کشمکش بود، اما از آن گسیخته نبود. در مواجهه با آن بود، اما هر آن امکان بازگشت فراهم بود. عبوسی، اقتدار و جدیت آن روح سوگوار، گاه تو را به فضای شاد و فشرده شده در آن روح دوم خرداد پرتاب می‌کرد و گاه به عکس، بی‌بنیادی تام آن روح فشرده شده، تو را به آن روح سوگوار بازمی‌گردانید. هر چه به قاعده هرم اجتماعی نزدیک می‌شدی، روح معلق میان این دو فضا را بیشتر مشاهده می‌کردی. عقل‌ها به این دومی و دل‌ها به آن اولی سوگوار بسته بود.

دوم خرداد اگر آنتی‌تز آن روح سوگوار بود، جنبش سبز اینک سنتز و ترکیبی آلی از آن دوست و حاصل آن به هیچ روی سوژه معلق میان دو فضا نیست. چنین است که سوژه وابسته به جنبش سبز از آن روح سوگوار گسیخته و به کلی ساختار دیگری دارد. این سوژه و روح متفاوتی که او نمایندگی آن را به عهده دارد، از آغاز دورانی نو در ایران سخن می‌گوید.

عامل اصلی فعلیت یافتن این جنبش، تغییر در وجاهت اخلاقی آن روح سوگوار بود. پیش از این اشاره کردم که روح سوگوار که تنها به شکل

گلخانه‌ای امکان ترویج و گسترش داشته توان و وجهت عقلانی خود را از دست داده بود، اما حیات گلخانه‌ای خود را وامدار حفظ اندکی از وجهت اخلاقی‌اش، دست‌کم برای گروه‌هایی خاص بود.

انتخابات پیامدهای بعد از اعلام نتایج و رخدادهایی که عملاً به رویارویی علنی و غیرقابل انکار با بخش‌هایی از مردم انجامید، آن وجهت اخلاقی را نیز از میان برداشت. تعبیری که در یکی از مطالب روزنامه کیهان به کار رفته جالب توجه است. در آن نوشته با اشاره به نبرد میان حضرت امام حسین (ع) و یزید و ماجرای خونبار کربلا، تأکید شده بود که نبردی از آن دست در پیش است اما هشدار داده بود که این بار نتیجه البته با کربلای حسینی متفاوت است. ممکن است یاران حسین (ع) چنان قدرتی پیدا کنند که لشکر یزید را به کلی از هم بگسلند و روزگار خونینی برای آنان پیش‌بینی کرده بود.

نکته بسیار مهمی که سوژه این جنبش را به جد متمایز می‌کند، دنیاگرایی آن است، اما نه از جنس سوژه دوم خرداد که برای شالوده‌شکنی روح سوگوار، دنیا را رویاروی عمق و آخرت آن روح سوگوار قرار می‌دهد، بلکه به عکس، برای آنچه دنیوی است، اصالت و قدسیت قائل است. سوژه این جنبش، برای آنچه دنیوی است و یک حق فردی و این جهانی، مقاومت می‌کند، دلیر است و شجاعانه ایستادگی می‌کند. این نکته‌ای است که در این جنبش تازگی دارد. برای نخستین بار، امر دنیوی واجد و مولد معنویت و مناسبت. همبستگی تولید می‌کند. مقاومت می‌آفریند. در پرتو این مشخصه مهم: ۱. رای به منزله حق فردی این جهانی و دنیوی، چندان معنا و قدسیت یافته است که فرد برای آن تا پای جان ایستادگی می‌کند.

۲. به این معنا، این روح در عمق و بنیاد خود سیاسی است. به فضائل عرصه عمومی پایبند است، بی‌آن که استقلال فردی خود را وانهد. ۳. سیاست در پرتو روح این جنبش به جد یادآور نسبت میان کنشگران آزاد است. کسانی که در موضع راهبری این جنبش نشسته‌اند، واجد هویت، استقلال و قدرت‌اند.

۴. انبوه جمعیت به جای آن که عقل جنبش را زایل کند و کنش‌های خشونت‌بار از خود بروز دهد گسترش‌دهنده خرد آن، به منزله تجلی خیر عمومی است و هوشمند و محتاط و خردورز ظاهر می‌شود.

۵. ستیز این روح به هیچ روی قهرآمیز نیست. عناصر مهم و قابل پذیرش آنچه را با آن در ستیز افتاده، جذب و بازآفرینی می‌کند. این چنین، با عناصر معنوی و مادی انقلاب و جنگ نیز از در گفت‌وگو و سازش درمی‌آید و بسیاری از آن‌ها را در روح متفاوت خود به کار می‌بندد. ۶. در برخی ظواهر، با جنبش انقلابی سال پنجاه و هفت مشابهت دارد، اما در عین حال روح متفاوتی دارد. از جمله آن که جنبش انقلابی سال ۵۷ بیشتر وجهی عام داشت و کلیت و عظمت آن مثال‌زدنی و جزئیات ناظر به سبک و سلیق بازیگرانش، کمتر محل توجه و عنایت قرار می‌گرفت، در حالی که این جنبش پر از تنوعات و جزئیات ناهمگن و متفاوت و گاه متعارض است.

روح این جنبش در مقابل روح سوگوار، واجد مشخصات دیگری است:

۱. برای سوژه این جنبش، هیچ حقیقت بزرگی نیست که از دست رفته باشد. حق عینی و انضمامی است که از او ستانده شده و او درصدد استرداد آن است. برای این حق سوگوار نیست، بیتاب و عصبانی است.

۲. هیچ نظامی از باورهای انتزاعی به چشم نمی‌خورد که سوژه این جنبش، از منظر آن به جهان بنگرد.

۳. سوژه این جنبش، نه در اندوهی فردی بیچیده است و نه به کلی در یک روح جمعی منحل شده است. اصولاً فضا کمتر از انبوه پوشیده است. ۴. به هیچ روی نشانی از درکی تقدیری از حق ضایع شده به چشم نمی‌خورد.

۵. از کس یا کسانی که حقی را ضایع کرده‌اند، کینه‌ای وجود دارد که بنیادین، عمیق و تاریخی نیست. یک کینه معین شخصی است که البته اشخاص کثیری در آن شرکت دارند.

۶. آنچه مطلوب سوژه‌های این جنبش است، امر معلومی است که به هیچ امر باطنی و عمیقی تاویل و تفسیر نمی‌شود، بلکه به عکس، همه چیز تا جایی که به این خواست انضمامی مشخص قابل تحویل نباشد، قابل فهم و بررسی است.

۷. حس عمیق گناه و انتقام به هیچ روی در سکنات فردی و مناسک جمعی این جنبش به چشم نمی‌خورد.

### جنبش سبز و امر دینی

روح سوگوار مدعی دین بود و باید نسبت آن را با امر سیاسی مورد بحث قرار می‌دادیم. اما روح

جنبش کنونی عمیقاً مدعی حوزه سیاست است و ضروری است نسبت آن را با دین مورد بحث قرار دهیم. این نوشته درصدد تبیین این نکته بود که در مراحل پیشین نه دین، بلکه یک روح سوگوار است که باید بر آن تمرکز کرد. این روح سوگوار دین را همانند همه امور و از آن جمله سیاست مقتضی خود، تفسیر و تاویل کرده است.

به این معنا، روح جنبش سبز اتفاقاً با دین نیز نسبتی وثیق دارد، اما این نسبت از جنس روح سوگوار پیشین نیست. فهم او از دین، فهمی مقتضی مسائل زمینی او و در پیوند و تلازم عمیق با آن و خواست و استقلال فردی است. این روح پرنشاط و زنده این جهانی، به رویارویی با فضای غیر زمینی آن روح سوگوار رفته است، بی‌آن که با نفس دین‌ورزی سر ستیز داشته باشد. به واسطه همین صفت است که این جنبش به جد حاصل عقلانیت تاریخی و جمعی مردم است، نه حاصل تأملات نظرورزانانه افراد خاص.

### سخن آخر

هدف از این یادداشت، اثبات تفاوت‌های این جنبش با جنبش انقلاب اسلامی ۵۷ بود. این تفاوت‌ها برغم پاره‌های شباهت‌های صوری، از ظهور دورانی نو در فضای سیاسی کشور حکایت دارد. مهم نیست این جنبش به اهداف اعلام شده خود دست یابد یا ناکام به خانه‌ها بازگردد؛ مهم افق تازه تاویلی است که اینک تفسیر و گزینش امور را از زاویه‌ای متفاوت تعقیب می‌کند.

دموکراسی اصولاً حاصل تحقق عینی امر عمومی است و امر عمومی، حاصل تحقق سوژه بالنسبه مستقلی که به زندگی در این جهان همراه با دیگران می‌اندیشد، به جای آن که بدن او گرفتار تقلای معاش باشد و روحش درصدد نجات از بند این عالم، این جهان را به جد گرفته است و حقوق این جهانی خود را بخشی از حیات خود می‌انگارد و حاضر است برای حفظ آن جهد و جهاد کند. جوان وابسته به طبقه متوسط شهری در ایران امروز، حامل چنین روح متفاوتی است. آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که دور و زمانی تازه فرا می‌رسد؟

### پانویس

۱. این نکته مهم را از یادداشت‌های آقای محمدرضا نیکفر با عنوان «در ایران چه می‌گذرد» وام گرفته‌ام که به نظرم جدی‌ترین یادداشت‌هایی هستند که پیرامون وقایع اخیر ایران نگاشته شده‌است.